

قهرمان دوران

اثر لرمونتوف - ترجمه كريم كشاورز

از انتشارات مؤسسه مطبوعاتي « هنرپيشرو »

۲۴۶ صفحه بقطع رقي كاغذ سفيد با چندين تابلوي نقاشي خارج از متن - بها ۶۰۰ ريال

« م . گرايش »

اين كتاب در اصل « قهرمان عصر ما » نام دارد . براي تغيير نام آن در ترجمه فارسي ، سبب و ضرورت موجهي بنظر نميرسد . لرمونتوف در مقدمه چاپ دوم اين كتاب چنين نوشته است : « قهرمان عصر ما تصويري است ولي نه تصوير يکنفر . اين تصوير تمام معايب عصر حاضر است » و عصر او ، دوره استبداد ارتجاعی نيکلاي اول تزار روس است . زمانست که « دکابريست ها » شکست خورده و ارتجاع سیاه نطفه هر گونه نهضت آزادبخواهی را باخشونت و بیرحمی میکشت . در اين دوران روشنفکرانی مانند گرتسن ، پلینسکی ، اوکارف و ديگران مهر خاموشي پلب زده ، افکار خود را متمرکز ميکردند و امور خود را پنهان ميداشتند . لرمونتوف مرد تيزهوش و کنجکاوي است که شور آزادبخواهی دارد و ميکوشد با محيط خفقان آوري که ارتجاع سیاه تزاری بوجود آورده بود ، مبارزه کند « (۲) باين ترتيب تغيير نام « عصر ما » (که مربوط بزمان نويستنده است) به « دوران » - که دارای مفهوم عام و بسيطي شامل زمانهای مختلف است - صحيح بنظر نميرسد . گرتسن نويستنده آزادبخواه روس در سالهای ۱۸۳۰ ، عصر لرمونتوف را چنين وصف ميکند :

« مادر دوره وحشتناکی از تاريخ روسيه بسر ميبريم و هيچ اميدرهائی بنظر نميرسد » (۳) و پلینسکی بزرگترين منتقد دموکرات انقلابی روسيه از آن دوره بدينگونه سخن ميگويد : « آيندگان وحشت بسی پايان و فاجعه درد انگيز زندگانی ما را درخواهند يافت و بازخواهند شناخت . » (۴)

درچنين دورانی ، شاعر و نويستنده پرشوري چون لرمونتوف که بهجاس و شب نشینی های اعيان و اشراف راه داشته و از فساد و تباهی اخلاق و افکار و

۱ - دکابريست ها ، انقلابيون اشرافی بودند که در ماه دسامبر (دکابر) سال ۱۸۲۵ در پترزبورگ برضد استبداد تزادی و اصول سرواژ قیام کردند و بهمين سبب آنها را دکابريست ناميده اند .

۲ - نقل از مقاله می بنام (لرمونتوف) چاپ مجله پیام نو شماره ۲ دوره پنجم شهر يور ماه ۱۳۳۰

۳ و ۴ - از مقاله (لرمونتوف شاعر روس) اقتباس و ترجمه عبدالعسین زرین کوب - مجله سخن شماره ۷ و ۶ دوره سوم آذر و دی ماه ۱۳۲۵ .

زندگانی پرزرق و برق و آلوده آنها بیزار شده بموضوع مناسبات فردو جامعه توجهی خاص ابراز میدارد. لرمونتوف، نغمه سرای عظمت بشر و آزادی و ابتکار، که در مبارزه با آنچه کهنه و فرتوت است آرامی نداشت برای نشان دادن چهره عصر خود، داستان گیرای «قهرمان عصر ما» را بوجود می آورد و بقول خود درد زمانه خویش را نشان میدهد (۱) تادارومی برای آن پدید آید. این کتاب نخستین داستان اجتماعی و روانشناسی است که در ادبیات روسی بوجود آمده. لرمونتوف در ۲۷ سالگی در دولتی کشته شد اما آثار او شعرها و داستانها و آثارها همه جزء ادبیات کلاسیک روس شده است.

شناخت زندگی باوجوه گوناگون آن، در عنفوان جوانی توفیق جالبی در معرفت انسانی است و لرمونتوف این خصیصه را داشت که در بامداد زندگی، یک شاعر برشود و آزاده و یک نویسنده چیره دست بود. لرمونتوف از بنیان گذاران ادبیات کلاسیک روس است. داستایفسکی، تورگنیف و نکراسوف را از تربیت شدگان او دانسته اند. آنچه در آثار لرمونتوف از نظر ادبی مهم است تحول ادبیات روس از رومانسیسم به رئالیسم میباشد و این کار لرمونتوف و پوشکین و گوگول است. «قهرمان عصر ما» بهترین نمونه این کیفیت ادبی است. موضوع اصلی داستان، «شخصیت و ارتباط آن با جامعه» است اما شرح آن مقوله در پرتو هنر درخشان لرمونتوف بصورت یک داستان پرازتپش و هیجان درآمده مثل همه چیز دنیا، هم قسمتهای هنری دارد و هم نکات جالب و حساس. توصیف مناظر طبیعت چنان با تحلیلهای روحی و اجتماعی در آمیخته است که تفکیک ناپذیر شده، و تنها قدرت و مهارت یک نویسنده ماهر میتواند این دوزمینة اساسی داستان نویسی را هنرمندانه باهم در آمیزد که از لحاظ ادبی پیوند مطلوبی داشته باشد.

صداقت و حساسیت بیان در سراسر کتاب، درخشش خاصی دارد و اعتماد خواننده را جلب میکند. گاهی در کاروان مطالب داستان، شوخیها و طنزهای ادیبانه نویسنده که حاکی از معرفت هنری نسبت بزندگی و زیر و بم روحیه مردم زمانه اوست جلوه خاصی میکند و موجب توجه التفات آمیز خواننده میشود. نیروی مشاهده و دقت نویسنده و مهارت توصیف آنچه دیده و دریافته هیجانی با اثر او بخشیده است. نویسنده، تنها بدور و بر خود نینگرده. او در دل قهرمانهای داستان و عمق حوادث آن نیز راه دارد. ادنیورک میگوید: «مهارت در ثبت وقایع و سیرتها و مناقشات، دقت نظر نویسنده را تشکیل نمیدهد بلکه استعداد درک آلام و سرگذشت دیگران است که دقت نظر نامیده میشود چنانکه گویی بر سر خود نویسنده آمده باشد» (۲) و لرمونتوف درین داستان همین کیفیت را نشان میدهد چنانکه بسیاری معتقدند «قهرمان عصر ما» نشانی از زندگی خود نویسنده است. قدرت تحلیل و بسط حوادث داستان و جلوه دادن چگونگی مناسبات فرد و جامعه، قهرمان عصر لرمونتوف را شاخص میکند.

بقیه در صفحه ۵۳

۱ - دیباچه همین کتاب (صفحه ۱۰).

۲ - مقاله (نویسنده و زندگی) ترجمه کریم کشاورز در مجله پیام شماره ۱۱

و ۱۲ سال چهارم خرداد و تیر ۱۳۳۰

قهرمان دوران

بقیه از صفحه ۱۸

از همینست که (قهرمان عصر ما) با امتیاز خاصی جزء آثار کلاسیک روس درآمده است. این کتاب مجموعه چند حکایت مستقل بللا - ما کسیم ما کسیمچ - تامان - شاهزاده خانم مری، وفاتالیست است. لرمونتوف در این داستان منظره روشنی از زندگی روسیه دوران خویش را مجسم میسازد و در این داستان نشان میدهد که چگونه افراد مستعد و مستقلی چون پجورین (قهرمان داستان) و دیگران که نمیتوانند در محیط حکومت استبدادی نیروی خویش را بسود جامعه بکار برند، بیک زندگی مهمل و بی معنی میگردانند و معدوم میشوند. (از مقدمه مترجم صفحه ۸ این کتاب) پجورین از آنروز دچار یک زندگی «مهمل و بی معنی» شده که نپیداند چه کند و از زیر پلاسی که محیط و مقتضیات آن بر سر او افکنده است چگونه بیرون آید. در محیطی که استبداد تزاری «افکار و احوال تازه را بیرحمانه خفه میکرد و هر چه صادقانه و مترقی و شرافتمندانه بود در چنان محیط مه آلود خفه کننده نابود میگشت» (۱) پجورین بخودش و به کوشش تنوع زندگیش پناه میبرد. وی اگر چه جوهر آزادی را دریافته و زیباییها را بنابا چاشنی زندگی پرماجرا و ملال آور خود میگیرد اما عمقا در کتفه ضمیر خود، تنها و سرگردان است. همه چیز در نظر او بدون ارتباط منطقی است و نیرویی که در وجود وی نشان و هوفا داد او را ماتد یک استوسن بهمه سو میتازاند. پجورین زیبایی داخلی خوب احساس میکند، آزادگی را میپرستد و در التهابات حوادث زندگانی ازین سر چشمه فیاض آرامش میطلبد و پیوسته میخندد.

خنده او تقایی بر دردهای اوست. وی اگر چه همه جا حرفهایش را در برده طنز و انتقاد و بی اهنمایی بهمه چیز بیان میکند اما نشان میدهد که در کتفه ضمیر خود به بشر و خصائل او اعتمادی ندارد برای پجورین نجات فطری بشر و هواطف پاک انسانی بصورت زیباییهای تخیلی نبود میکند. اینست که یک بدبینی، البته بصورت

هوشمندانه و لطیف، در سراسر داستان او موج میزند، هسا کسیم گورگی این بدبینی را چنین توجیه میکند: «بدبینی لرمونتوف یک حس طبیعی است. در این بدبینی تنفر و انزجار از عصر و زمان، اعتراض و مخالفتها با شرائط اجتماعی موجود و شور مبارزه با اندوه و یأس و حرمان پنهانست» (۲) از میان قسمتهای مختلف و مستقل داستان (قهرمان عصر ما)؛ قسمت «تامان» داستانی حکایت افسانه آمیز هنرمندانه بی است. «لوتولستوی نویسنده و فیلسوف شهیر روس» (تامان) را ... کساملترین اثری میدانند که در زبان روسی به نشر نوشته شده است. (۳) حکایت (شاهزاده خانم مری) یک تجزیه و تحلیل دقیق و زیرکانه اجتماعی از مناسبات زن و مرد امیان و اشراف دوره لرمونتوف است. در اینجا، لرمونتوف شاعر، لحن نویسنده چیره دست و روانشناس هنرمندی را مییابد و بیان او پر از افسون است،

۱ - از مقاله (لرمونتوف شاعر روس) چاپ مجله سخن

۲ و ۳ از مجله پیام شماره ۲ دوره پنجم شهریور ۱۳۳۰

سهری که ضمن توصیف شرح روحیات ، اخلاق و عادات قهرمانهای داستان خواننده را طلسم میکند و بدنبال حوادث سرگذشت میکشاند. نقاشی عشق ، عواطف عاشقانه و غرور خواهیهای ناشی از معشوق بودن درین قسمت تبلور خاصه دارد . نظر بچو درین قهرمان داستان در باره مسائل مربوط به عشق و ازدواج ، کم و بیش معرفت و تعلیقات و عقاید لرمونتوف درین زمینههاست . لرمونتوف که در تمام انواع شعر طبع آزمائی کرده و در همان عمر کوتاه خود نازمان مرک پوشکین بزرگ بیش از سیصد قطعه غنای ، بیست و پنج منظومه ، دو داستان و پنج نمایشنامه (۱) نوشته زبان لطیف و پراز رمزی دارد که وصف آنرا از گوگول باید شنید : « تاکنون هیچکس چنین شرح صحیح و زیبا و خوش آهنگ ننوشته است » (۲) و چخوف اضافه میکند « زبانی بهتر و شیرین تر از زبان لرمونتوف نیشناسم » (۳) حصول چنین کیفیت هنری برای نویسنده و شاعری که در بیست و هفت سالگی کشته شده - بعمر کوتاه او بیندیشید - حاکی از استعداد و نبوغ ادبی ممتاز است .

در باره ترجمه فارسی (قهرمان مصرما) از آنجا که این کتاب یکی از آثار برجسته کلاسیک روس است و اهمیت خاصی در ادبیات این کشور پهناور دارد باید اندکی سخن گفت . گرمی و نرمش بیان لرمونتوف را در سراسر ترجمه میتوان یافت این خصیصه ، نشانه های فراوانی در ترجمه باقی گذاشته است .

اما گاهی در ترجمه و تلفیق بعضی عبارات که مخلوطی از توصیف و مسکاله است نوسانی دیده میشود که میتوان آنرا به یکدست نبودن ترجمه تعبیر کرد . ارائه چند نمونه از ناهماهنگیها ، که در انشای ترجمه دیده میشود برای چاپ دوم این کتاب ضرر ندارد .

یکی از قهرمانهای کتاب در حرف زدن خود چنین میگوید : « من سخنان او را قطع نکردم ولی گوش هم بدان فراموشم » (ص ۶۴) - « بروای ایشان نبود و اندک اندک لگرمانی سروان لیک سیرت بمن نیز سرایت کرده بود » (ص ۷۲) - « یکی از آن قیافه های بدیع و مخصوصی را واجد بود که بویژه بستند زنان است » (ص ۷۵) « فردا تعجب مطبوعی دستانت خواهد داد » (ص ۱۶۸) « ... می پیدا و دیگر مردم نهان میگشت » (ص ۹۰) « بخصوص که این سرگذشت نتیجه مطالعه صاحب عقل بالغ در نفس خویش بوده باشد » (ص ۸۳) « ... بسم شده بود و دیگر مانده ام کرده بودند » (ص ۹۲) « عزت نفس خود را لوس و تر یاد آورده باشد » (ص ۱۱۶) « یک دسته موی پوماد زده بدوست خود یادگار میدهد » (ص ۲۰۸) مترجم کتاب که گاهی انشای شرح قدیم فارسی را در کنار انشاء ساده امروزی قرار میدهد گویا کلمه « دیربازی » را زیاد میپسندد زیرا درین کتاب مکرر بدان برمیخوریم : « از آن روز دیربازی سپری شده است » (ص ۲۲۰) « چهره اش از دیربازی با آفتاب قفقاز آشناسی دارد » (ص) « باری دیگر جانش بخشد » (ص ۱۹۱) « تقدیر باری دیگر بمن فرصت داد » (ص ۱۹۶) . « اکنون حس میکنم که دبری دیگر باید زندگی کنم » (ص ۲۰۴) . رعایت وحدت زمان

در ترکیب يك جمله نشده است: «زیرا سه تن معلول که متصدی امور آنجا بودند بقدری ابله و با مستند که کاری از ایشان ساخته نیست» (ص ۶۶) نشانی (که بمعنای آدرس است) چند جا بجای نشانه، نمودار، و علامت آمده است: «این نشانی شرارت ذاتی یا غیردگمی دائم و عیق میباشد» (ص ۷۴) یا «نشانی مرك بر چهره اش... ظاهر شده» (ص ۲۳۵) گاهی اشتباهانی هم دیده میشود:

در صفحه ۲۳۳ (قسمت فانالیست) صحبت از يك صریح بنام و ولیچ است که ابتدا «افسر» و سه سطر بعد «استوار» معرفی شده. بجای چند «ورست» که میزان طول روسیه است. «کیلومتر» نوشته در حالیکه سایر جاهای کتاب همه جا «ورست» آمده است. «... اینرا گفت و مانند خدنگی از اطاق بیرون جست» (ص ۹۸) خدنگ بمعنی «راست» میباشد و تیر خدنگ نشانه سرعت نیست بلکه مقصود راست بر هدف خوردن است (در جای دیگر این کتاب، بصورت صحیح بکار رفته) جمله «من اخلاقاً معلول شدم» در صفحه ۱۶۴ چندان رسا نیست. قید «کنگانه» در صفحه ۱۵۳ و «در یک چشم همزدن گریختند» (ص ۱۴) بجای در یک چشم بهم زدن... - صحیح بنظر نمیرسد. در صفحه ۱۳۹ که صحبت از حرکت دسته جمعی یکمده زن و مرد اسب سوار است این خواننده میشود «کاوالرش پاسخ گفت:» در حالیکه باید این کلمه روسی بفارسی ترجمه میشد. در این قسمت بخصوص شاید بتوان کلمه، همسر، همراه یا رفیق سوار بکار برد که در هر حال مفهومتر از کلمه روسی «کاوالر» است.

برای بعضی از صحنه های جالب داستان، تصویرهایی از کارهای نقاشان شوروی تهیه و خارج از متن کتاب چاپ شده است که بهتر بود طوری صحافی شود که هر تصویر در مقابل صفحه مربوط بآن قرار گیرد تا تأثیر و جلوه خود را داشته باشد. چاپ کتاب زیبا و شکیل است و تصویری از چهره متین ارمونتوف که نتوشته اند کار کدام نقاش است - در ابتدای آن دیده میشود. جای آنست که گفته شود اگر بهای کتاب ارزانتر از آنچه هست تعیین میشد بهتر بدست مردم میرشید و خدمت بهتری صورت میگرفت.

ترجمه آثار کلاسیک ادبیات جهانی و از آنجمله فرهنگ روس و شوروی کوشش لازمی برای غنای معرفت مردم وطن ما نسبت به فرهنگ و ادبیات است و بفارسی در آوردن کتابهایی که نماینده تحولات فکری و اجتماعی ملت‌های دیگر و نمودار آثار هنری آنان باشد از وظایف مسلم روشنفکران و دانشوران مترقی ماست. و ما بهیت مترجم فاضل (قهرمان دوران)، در این زمینه، معتمدیم.

تهران - خردادماه ۱۳۳۱

شعبه مطبوعات خارجی (بنگاه سپهر)
برای صفحات آهنگهای مترقی سفارش می پذیرد